

نامه‌هایی از حاج اسماعیل آقا امیرخیزی

به‌کوشش محمدامین سلطان‌القرائی

قرار بر این بود که از میان هزاران نامه، مراسله و سند علمی و تاریخی که از سوی بزرگان به جناب استاد علامه جعفر سلطان‌القرائی نگاشته شده است، حدود چهارصد مورد از آنها، در یک مجلد تنظیم، تدوین و مطبوع گردند؛ البته کار بازمینی تمامی آنها پایان نیافته، ولی به ترتیب در حال انجام است. جای تأسف است که جوابیه این نامه‌ها، تماماً یا حداقل قریب به اتفاقشان در دست نیست؛ از این رو در مجموعه یاد شده، همه یا اکثر نامه‌ها و مراسلات دریافتی، منعکس خواهند شد.

در این میان قریب بیست مورد از آن‌ها به عنوان نمونه، همراه مقاله‌ای که در ترجمه احوال و آثار استاد علامه جعفر سلطان‌القرائی تحریر گردیده، آورده شده است. این مقاله در شماره ۱۲ فصلنامه پیام بهارستان از سوی کتابخانه مجلس انتشار یافت؛ همچنین چهار مورد از نامه‌های آقای دکتر علینقی منزوی ضمن مقاله‌ای موجز در ویژه‌نامه‌ای که در شماره سوم «اوراق عتیق» جهت ایشان اختصاص یافته، آمده است. مجموعه فوق نیز در این شماره مجله پیام بهارستان، طبع و نشر می‌یابد.

نامه‌های حاج اسماعیل امیرخیزی که در سنوات ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ نگاشته شده است، زوایای روشن‌گری در مورد کتاب قیام آذربایجان تألیف ایشان دارد. چاپ اول این کتاب به سال ۱۳۳۹ شمسی به وسیله "نشر کتاب فروشی تهران" در تبریز اتفاق افتاد؛ از این رو مطالب آن‌ها که چگونگی تدوین کتاب را در بردارد، می‌تواند قدم‌هایی در راستای توضیح فراهم‌آوری محتویات کتاب و مطاوی نهضت ستارخان و جریانات مشروطیت دربرداشته باشد؛ البته همین نامه‌ها به نحو بسیار مفصل‌تر، همراه نامه‌های متنوع و مبسوط علمی و تاریخی دیگر از سایر بزرگان در مجلد یاد شده فراهم خواهند آمد. امید است روزی همه مکاتبات جناب حاج اسماعیل آقا امیرخیزی نیز که نگارش دو سویه می‌تواند باشد و حاکی از مراودات علمی ایشان

است، مجتمع و مطبوع گردند.

پرداختن به موارد مودت، دوستی و مراوده علمی حضرت علامه جعفر سلطان‌القزایی و دیگر بزرگان همچون جناب حاج اسماعیل آقا امیرخیزی فرصت و مجال علی‌حده می‌طلبد و پردازش بدان در مقال حاضر، بی‌وجه می‌نماید. مع‌الوصف در این مورد، مطالبی هرچند مختصر و کوتاه در «یاد نامه استاد جعفر سلطان‌القزایی» که به سال ۱۳۷۰ شمسی از سوی گروه تاریخ دانشگاه تبریز انتشار یافته، نگاشته شده است. اینک تصاویر سه نامه از جناب حاج اسماعیل آقا امیرخیزی که جهت استاد علامه جعفر سلطان‌القزایی سمت نگارش یافته، به ترتیب تاریخ تحریرشان همراه بازنویسی آن‌ها آورده می‌شوند.

نامه شماره یک:

۳۷/۱۲/۴

به عرض عالی می‌رساند:

ارادتمند از مراجع بی‌پایان جناب عالی، قلباً و روحاً متشکرم و از مساعدت‌هایی که در نوشتن کتاب قیام آذربایجان مبذول فرموده‌اید، از جان و دل سپاسگزارم و اگر این کتاب روزی از طبع بیرون آید، در سایه توجهات و مساعدت‌های حضرات دوستان بزرگوار مانند جناب عالی و آقایان نخجوانی‌ها بوده است که از تهیه وسایل به هیچ وجه دریغ نفرموده‌اند.

و در آخر کتاب تاریخ به عنوان: ملحقات، تحقیقات جناب عالی را من‌البدایة الی‌النهایة خوانده و محظوظ شدم. و می‌خواهم از جناب عالی که اغلب اوقات خود را وقف مصالح دوستان فرموده و می‌فرمائید. مستدعی شوم در صورت امکان، راجع کتاب قیام آذربایجان، بذل مساعدتی فرموده، هر کدام از فورم‌های آن را قبل چاپ و پس از تصحیح دوست عزیزمان آقای کارنگ ملاحظه فرموده و اگر سهو و اشتباهی روی داده باشد، آن را به آقای کارنگ اطلاع دهید، فوق‌العاده مایه امتنان بنده و موجب اعتبار کتاب خواهد بود.

و از این جسارتی که رفت، عذر می‌خواهم و سبب آن، لطف بی‌پایان خود جناب عالی بوده است و بس. سلامت وجود محترم عالی را که مایه خیر و برکت است، از خداوند متعال، همواره خواستار بوده و هستم. ایام عزت مستدام باد.

ارادتمند: امیرخیزی

و در صورت پذیرفته شدن استدعای بنده بهتر است که نظریات خود را در صفحه‌ای نوشته، به آقای

کارنگ مرحمت فرمائید. اسماعیل

۴ / ۱۰ / ۳۷

مهرمن علی پرمانه

در ادب نامه از موافق بیان خیال باقی در روزی منگرم و در زمانه پیش از منگرمی
 قیام آذربایجان بنورال فرورده به فزونی در هر یک نگارم و اگر هر چه به روزی
 در کسب برود که در این دنیا به آنچه سودمانده‌ای حضرات بر تان برنگردانند و به
 در این نگرانیها بوده است که در تیره‌های این سحر چه بدین فرورده اند
 و در اثر کتب به تاریخ تیره‌های (حقایق) حقیقات خیال باقی را هم می‌توان
 احوالها به خواننده در شکوه تمام
 می‌خواهم در خیال باقی که غلبه اوقات خود را در وقت صلح و زمان تیره‌های
 سعی نمود در صورت امکان راجع به قیام آذربایجان بدین نامه فرستاد
 هر که ام روز در همان دنیا تیره‌های به دل سرخ است فرستاد تا با یک
 در خط نوشته که اگر کوه‌های دنیا در روز به آنچه بود باقی کار یک
 دیدن فوق آمده باقی احتمال نبود در هر چه اتفاق رخداد بود
 در زیر جبارت که است بعد از آن و بسبب آن خط بی‌پایان نوشته باقی
 بوده است درین دولت در جوامع ما را که ما به فرود برکت از زمین آمد
 حال بخورده خواننده در جوامع ایام است تمام که در روزنامه امیرخیزی
 در صورت غیره شود رتبه‌های بنده به تهر است که نظایات خود را
 در صفحه نوشته باقی کار یک وقت فرستاد به این

پیام بهارستان / ۲۵، ش ۱۹ / بهار ۱۳۹۲

نامه شماره دو:

۳۸/۶/۳

قربانت شوم

رقیمه ملاحظت ضمیمه به انضمام دو قطعه عکس تاریخی زیارت شد. راستی نمی‌دانم با چه زبان از مرحام بی‌پایان جناب‌عالی به شکرگزاری پردازم که زبان و بیان بنده بتواند از عهده آن برآید. بهتر آن است که به عجز و قصور خود اعتراف کرده و حقیقت امر را به ضمیر منیر جناب عالی واگذارم و امیدوارم که از این قبیل تفحص و تصحیح همواره به مراتب نگرانی‌ام بیفزاید.

یکی از این دو عکس که راجع به انفصال حاجی صمد خان از ایالت آذربایجان بود، تاریخ آن را می‌دانستم و دیگری که راجع به انتخاب شش نفر وکیل انجمن ایالتی بود، مدت‌ها درصدد جستجوی تاریخ صحیح آن بودم که این مشکل هم به دست جناب‌عالی حل گردید، اما اینکه مرقوم فرموده بودید در پی تفحص تلگراف‌های علمای تبریز و محمد علی شاه بودید که برای بنده تاریخ یا سواد آن را ارسال فرمایید، معروض می‌دارد که صورت تلگراف‌ها در شماره (۷) //الحدید چاپ شده که جناب‌عالی دو سال قبل ارسال فرموده‌اید. خواهشمندم سلام‌های خالصانه بنده را حضور محترم حضرت آقایان معظم که زینت‌افزای محفل انس و وداد هستند، لطفاً ابلاغ فرمایید.

ارادتمند صمیمی: اسماعیل امیرخیزی



۳۸/۶/۴

حیات سوم

رقبه مدینه شریفه با تمام در خطه عمر تا در کربلا دست نهاده ای نیز نام با چه زبان
در تمام با زبان خندان به کربلا رفتی بر دلم که زبان دنیا نماند و سواد در
عمره آل بر آید بر آل است که خود تصور خود قهر افکند چه چشید اندر انصاف
خندان به که گفتم و سپید دلم که در این سیر قصه شرح همواره بر آید نکلام

بخوانید
کلی در این سیر که راجع به فصلی که جای صحنه‌ای در ایات آورده‌ای بود
تا سیر از آنجا که در آنم و در کربلا که راجع به آنجا پیش فرموده‌ای که آنجا
در تمام در عهد خودی تا سیر آن بودم که این سیر به دست خندان
هر که در ۱۰۸۰ که در قوم فرسوده بودید در پی نفس ننگر جای علی
تبریز و همه می‌نانه بود که برای بنده تا سیر با سر آرد آنرا در آن فرستاد
مرد فری در رد که صورت کفر اندر در تیره (۷) بعد بر می‌رسد
که خندان به زبان کفر در آن فرسوده بود. خواسته‌های من که
بنده را از حضور ختم انصافت‌های نظم که دست از آنجا ختم آن دور
همه لطفه یعنی خانی در ادب صبر این امیر خیزد

پیام بهارستان / د. ۲، ش. ۵، ۱۹ / بهار ۱۳۹۲

نامه شماره سه

۳۸/۸/۱۵

قربان وجود عزیزت شوم

در دوزخم بیفکن و نام گنه مبر کاتش به گرمی عرق انفعال نیست

دست‌خط شریف که در تاریخ هفتم هشت مرقوم فرموده بودید، دو روز پیش زیارت شد. چون پاکت را باز کردم، وجد و سرورم به یأس و محنت مبدل گردید، زیرا در صدر مرقومه مرقوم داشته بودید که العیاذ بالله، بنده در عرض دست‌خط سامی تکاهل ورزیده و کثرت مشاغل را بهانه قصور خود قرار داده‌ام. اینک با کمال شرمندگی از جسارت خود معروض می‌دارد که ارادت‌مند، حسب‌الوظیفه جواب مرقومات و مراسلات واصله را از هر کس باشد، من دون استثناء، از جمله واجبات دانسته و می‌دانم، تا چه رسد به عرض جواب دست‌خط جناب‌عالی که همواره ارادت‌مند را مشمول عنایات بی‌دریغ خود فرموده و می‌فرماید. ارادت‌مند، جواب دست‌خط شریف را به فاصله دو یا سه روز به آدرسی که خودتان روی پاکت مرقوم فرموده بودید نوشته و توسط پست دولتی فرستادم؛ اگر تاکنون به مقصد نرسیده، گناه بخت من است؛ این گناه قاصد نیست.

از آن دو عکس که ارسال فرموده بودید، یکی راجع به انفصال صمد خان شجاع‌الدوله از حکومت آذربایجان بود که تا اندازه‌ای از آن مستحضر بوم و دیگری که راجع تاریخ انتخاب فدوی به عضویت انجمن ایالتی بود، نسبت به شخص بنده ضرورت داشت، زیرا تاریخ ماه و روز آن را فراموش کرده بوم و هر دو قطعه را در لف پاکت تقدیم خواهم کرد.

درباره تاریخ قیام آذربایجان، شرحی مرقوم فرموده بودید، عین واقع بوده. چه توان کرد که دوست عزیز ما فاضل ارجمند، آقای کارنگ، در این باب خیلی بی‌لطفی کرده‌اند و تعهدات خود را مثل اینکه فراموش فرموده‌اند، ولی دیگر چه توان کرد که کار از کار گذشته و تیر از کمان جسته. باید سوخت و ساخت.

چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم که دل به دست کمان ابرویی است کافر کیش جناب‌عالی که در این باب توجهی فرموده و با حضرت آقای نخجوانی با آقایان ملاقات فرموده و قراری گذاشته‌اید، هم متشکر و هم شرمنده هستم.

درباره رساله میرزا عبدالامیر، همین قدر می‌توانم عرض کنم که اگر کتابی که بنده نوشته‌ام واقعاً دارای قیمتی باشد، مرهون الطاف جنابان آقایان نخجوانی و جناب‌عالی بوده و سایر دوستان هم از مساعدت دریغ نفرموده‌اند، والا از دست بسته و خامه شکسته چه زاید. عجلتاً این زحمت را نیز قبول فرموده، رساله را ارسال فرمایید. شاید اشارت به پاره مطالبی کرده باشد که دانستن آن لزوم پیدا کند. بیش از این موجبات تصدیع را فراهم نیاورده، به عرایض خود خاتمه می‌دهم و خواهش‌مندم که سلام‌ها و ثناهای از دل برآمده بنده را لطفاً به اعضای بلند قدر مجالس، هفتگی ابلاغ فرمایید.

ارادت‌مند: اسماعیل امیرخیزی

تیم بهارستان / د. ۲۵، ش ۱۹ / بهار ۱۳۹۲

قرآن و وجود عزیزت گرام

در دوزخ بیگن و نام کم نیست
کاش گری من حق الصلای نیست
دخلة شریف کرده تا هیچ نسیم نیست
مردم فرموده بودید که در پیش زبانت نه چون پاکت ز باران
و بعد مردم باس و دست بدل کرده باز در صدر تو سر مردم بسته بودید که الهیة و سرینه در عرض
جواب و خطه عالی که بر سر زبانه و کرات شاطرا بمانده و تصور خود تو در داده ام. آری بهی که از نرسنگی
نه جبارت خود سر و پیش می‌درد که در ادب و حسب اولیغنه جواب بقوات و در بهت و در سواد از
برگرفته اند چون پیش نه جبارت و اینست و می‌دانم تا چه رسد به عرض جواب و خطه جبارت که هرگز
رود نشسته را تحمل غایب است بدو بیخ خود فرموده ای چرا نه در گذشته جواب و خطه شریفانه صمد
چرا به سر دور یا درسی که خود باقی مدنی پاکت مردم قدیمه نوشته و خطه جبارت خرامم اگر که در
بسته نشود. چنانچه چشم بسته این گاه و نا عزیزت

در آن و خطه عس که در سالی فرموده یعنی راجع به فضل الصلای همان افنده و ملکوت است همان
بود که تا آن زمانه و همان شکر بودم و دیگران که راجع تا تاریخ کتاب فکری جنونیت بخیر و ایام
نست شکر نیزه فرودت در دست بود تا تاریخ ماه درود آرزو خیر کردیم هر چه خطه و این
پاکت قدیم بودم که

در باره تاریخ تمام آرزوهای نوری تو فرموده بودی منی وضع بوده چو نوال کرد که
عزیز ما تا شکر و شکره لای که در آن باب بی خطی باطن کرده اند و صحبت خود در هرگز
فرار کن فرموده اند و در آن نوال کرد که کار و کار گشته و در آن گاه خسته این سر و خسته
چو پید بر سر ایامی خویش می‌کنم که در آن است کن لای برود و شک کردن
چنانچه که در آن باب و هر چه فرموده در بخت است لای که ایامه لای لای که خرد
در درون گاه شکر است لای که شکر و ای شکر و ای شکر است

در باره درنا که می‌راند علی‌الدیرین همی تو ام عرض می‌کنم که در کتابی که در دستم است
در سالی تاریخ و شکر بی ایامه جانیان لای که در آنجا نوشته شده و در دست لای که
نرسد است در دست فرموده اند و در آن است بسته و در دست شکر و ایامه. چنانچه در دست لای که
فرموده در آن لای که در آن تاریخ و در آن است لای که در آن کرده چو در آن لای که
گفته. پس در دست لای که در آن است لای که در آن است لای که در آن است لای که
که بعد از در آن لای که در آن است لای که در آن است لای که در آن است لای که

معادته پیش امیر خیزی